

# مصلحت در فقه شیعه

## و پاسخ به

## شبّهات روشنفکری



علی اکبر کلانتری

نامتخصصان، بنابر حکم عقل و تأکید شرع، نباید به صرف آشنایی اجمالی و ناقص با آیات قرآن و پاره‌ای از روایات و عبارات فقها، در باب فقه، بویژه مسائل پوشیده و پیچیده و گاه حل نشده آن، اجتهاد و اظهار نظر نمایند.

درافکندن پرسش و استفهام حقیقی، برای رفع ابهام و زدودن دغدغه‌های فکری، در دین‌شناسی، حق مسلم جویندگان حقیقت است، اما تحلیل و تفسیر و نظریه‌پردازی در این گونه مسائل و موضوعات به جا نیست، مگر برای کسانی که زمانی دراز، به این رشته‌ها پرداخته‌اند و با اصول، مبانی، اصطلاحات و ریزه‌کاری‌های فنی آن، آشنایی همه‌سویه، پیدا کرده‌اند. نادیده گرفتن این مهم، چه بسا به شبهه‌افکنی و گم‌راهی اندیشه‌ها انجامد.

نویسنده‌ای گرامی، در چهل و ششمین شماره «کیان» زیر عنوان «از فقه جواهری تا فقه المصلحه» مصلحت را در اندیشه فقهی امام خمینی (ره) بررسی کرده و به گمان خود، کوشیده تا یکی از وجوه مغفول اندیشه امام را بشکافد. وی با اعتماد بر آن چه در مقاله خود آورده، امام خمینی را «فقیه دوران گذار» نامیده؛

گذار از دوران «فقه جواهری» به دوران «فقه المصلحه» و از وضعیت «ستی» به وضعیت «مدرن»! گو این که فقه جواهری، رویاروی مصلحت است و امام خمینی، فقه سستی و به بیان خود آن مرحوم، فقه جواهری را وانهاد، به چیز دیگری روی آورده که باید آن را فقه مدرن نامید.

جمله‌هایی از مقاله، چنین است:

«پس از انقلاب اسلامی، دستگاه فقه شیعه، با دستگاه دولت،

گره خورد و امام خمینی، در قالب نظریه ولایت مطلقه فقیه،

عنصر مصلحت را عمیقاً وارد نظام فقهی خویش کرد.

«عنصر مصلحت به عنوان یک کاتالیزور عرفی کننده قوی،

می تواند دستگاه فقه را به نظام حقوق عرفی تبدیل کند.

«دگرگونی دستگاه فقه شیعه، محتاج نیروی انقلابی بود و بیش

از هرچیز، کاریزمای امام بود که این دگرگونی را به دستگاه

فقهی ما تحمیل کرد.»

در بیست و چهارمین شماره همین نشریه، در دیگر مقاله‌ای از این نویسنده،

آمده است:

«پذیرش معنای مصلحت، به عنوان مهم ترین ابزاری که می تواند

دستگاه فقه قدسی را به سرعت عرفی کند، عنصر مهم دیگری

است که به ابتکار حضرت امام، وارد اندیشه شیعه شد.

آن چه بیش از هرچیز، در آن دو مقاله، جلب توجه می کند و رخ دادی

مسلم، دانسته شده، نوآوری امام راحل در به کار گرفتن از مصلحت، در

دستگاه فقه شیعی است که می شود، این برداشت نادرست را از سوی،

برخاسته از ناآشنایی با اصول و مبانی فقه شیعه و از دیگر سوی، نتیجه عدم

اشراف بر متون فقهی دانست.

با توجه به مبانی و اصول، نمی توان تردید کرد که فقه شیعه از آغاز،

پیوندی ناگسستنی با مصلحت داشته است و فقهای شیعه، احکام یا متعلقات آن را پیرو مصالح و مفاسد نفس الامری دانسته اند، چنانکه این برداشت، از کلمات معصومان (ع) سرچشمه می گیرد.

در بیانی رسا، از امام رضا (ع) آمده است که به شخصی فرمود:

«جاءنی کتابک تذکر ان بعض اهل القبلة یزعم ان الله تبارک و تعالی لم یحلّ شیئا ولم یحرّمه لعلّة اکثر من التبعّد لعباده بذلک، قد ضلّ من قال ذلك ضلالاً بعيداً وخسر خسراً مبیناً لأنه لو کان كذلك، لکان جایزاً ان يستعبدهم بتحلیل ما حرّم و تحريم ما أحلّ حتی يستعبد هم بترك الصلاة والصیام، و أعمال البرّ کلها، إذ العلة فی التحلیل والتحریم التبعّد لا غیره. اعلم رحمک الله ان الله تبارک و تعالی لم یبیح أکلأ ولا شرباً إلا ما فیہ المنفعة والصلاح ولم یحرّم إلا ما فیہ الضرر والتلف والفساد.»<sup>۱</sup>

نامهات به من رسید، در آن یادآور شده بودی که برخی از مسلمانان، گمان می کنند که خدای تبارک و تعالی چیزی را حلال و حرام نکرده است، مگر برای متعبد شدن بندگانش به آن. هرکس چنین گوید، بی تردید گم راه شده و به زیانی آشکار افتاده، زیرا اگر چنین ادعایی درست بود، روا بود بر خداوند، حلال کردن حرام و حرام کردن حلال [نیز] بندگان را متعبد سازد، حتی به ترك نماز و روزه و تمامی کارهای نیک. برای این که علت در حلال و حرام کردن، چیزی مگر تعبد نیست. خدا رحمتت کناد! بدان خداوند تبارک و تعالی، هیچ خوردن و آشامیدن را مباح نفرمود، مگر برای سود و مصلحتی که در آن است، و کاری را حرام نفرمود، مگر به دلیل زیان و تلف و فساد که در آن یافت می شود.

در روایتی دیگر آمده است :

«قلت لأبي جعفر (ع) : لم حرم الله الميتة والدم ولحم الخنزير؟ فقال : ان الله تبارك وتعالى لم يحرم ذلك على عباده وأحلّ لهم ما سوى ذلك ، من رغبة فيها أحلّ لهم ولازهداً فيما حرم عليهم ، ولكنّه عزّ وجلّ خلق الخلق وعلم ما تقوم به أبدانهم وما يصلحها فأحلّه لهم وأباحه وعلم ما يضرهم فنهاهم وحرمه عليهم .»<sup>۲</sup>

به امام باقر (ع) گفتم : از چه روی خداوند، مردار، خون، گوشت خوک و شراب را حرام کرده است؟ حضرت فرمود: سبب این که خداوند، اینها را بر بندگانش، حرام، و غیر اینها را به آنان حلال فرمود، علاقه و رغبت او به امور حلال و پرهیز او از امور حرام نبود (خداوند به دلیل سود و زیان خود، این احکام را تشریح نفرمود) بلکه خداوند مردم را آفرید، با علم به این که بدن های آنان، چه چیزی را نیاز دارد و چه چیزی، آنان را به صلاح ره نمون می شود، پس همان چیز را برایشان، حلال و مباح فرمود و با علم به آن چه بر ایشان زیان بار است، آن را بر آنان حرام کرد.

از دیرباز، فقهای شیعه، به مصلحت توجه کرده اند و در بسیاری از فتاوی و برداشتهای خود، از آن بهره جسته اند؛

شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ. ق) در مبحث «بیع» در بیان یکی از اختیارات حاکم می نویسد :

«وللسلطان أن يكره المحتكر على إخراج غلته وبيعها في أسواق المسلمين ... وله أن يسعرها على ما يراه من المصلحة.»<sup>۳</sup>

حاکم می تواند، محتکر را به بیرون آوردن غله خود و فروش

آن در بازار مسلمین وادار کند... و می تواند بر جنس او، آن گونه که مصلحت می داند، نرخ بگذارد.  
 شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ.ق) در کتاب مبسوط، بخش «زکات»، هنگام بحث از اراضی مفتوح العنوة، می نویسد:

«أن التصرف فيه بحسب ما يراه من مصلحة المسلمين.»<sup>۴</sup>

در بخش «جهاد»، از همو آمده است:

«يجوز للإمام وخليفته إذا دخل دار الحرب أن يجعل الجعایل على ما فيه مصلحة المسلمين.»<sup>۵</sup>

امام و جانشین او، هنگام ورود به دارالحرب، می توانند براساس مصلحت مسلمین، جعل قرارداد کنند.

وی در مبحث جزیه و نیز بخش بیع و رهن، مصلحت را توجه کرده

است.<sup>۶</sup>

محقق حلی (متوفای ۶۷۶ هـ.ق) در بخش «جهاد» شرایع می نویسد:

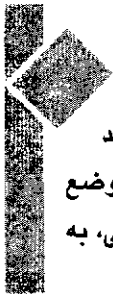
«فرضه على الكفاية ولا يتعين إلا أن يعينه الإمام (ع) لاقتضاء المصلحة.»<sup>۷</sup>

«جهاد» واجب کفایی است [نه عینی] مگر این که امام (ع) به اقتضای مصلحت، آن را واجب عینی اعلان کند.

علامه حلی (متوفای ۷۲۶ هـ.ق) در مبحث «دین» قواعد، می نویسد:

«لو طالبه المقرض من غير شرط في غير البلد أو فيه مع شرط غيره، وجب الدفع مع مصلحة المقرض، ولو دفع في غير بلد الاطلاق أو الشرط، وجب القبول مع مصلحة المقرض.»<sup>۸</sup>

اگر قرض دهنده از قرض گیرنده، بخواهد که بدهی خود را در غیر از بلد قرض بدهد بی آن که در آغاز چنین شرطی شده باشد، یا از او بخواهد بدهی اش را در بلد قرض بپردازد، با



آن چه امام راحل، بر آن پای می فشرد و به آن اهتمامی ویژه داشت، پیش داشتن مصلحت نگاه داری از نظام اسلامی و اصل دین، بر مصلحت اجرای احکام فرعی بود، اما این مهم را هرگز نباید از ویژگی های فکری و فقهی تنها این فقیه فرزانه دانست، زیرا موضع همه فقها، از آغاز تاریخ فقه تاکنون همین بوده و هست و هر فقیهی، به هنگام رخ داد تراحم میان اهم و مهم، چنان حکم می کند.

این که غیر از آن، شرط شده باشد، این کار بر قرض کننده، واجب است، اگر مصلحت او در این باشد. و اگر قرض گیرنده، بدهی خود را در غیر از بلد قرض [که مقتضای اطلاق است] یا در غیر از بلدی که شرط شده، بپردازد، پذیرفتن آن به قرض دهنده، اگر مصلحت او اقتضا کند، واجب است.

محقق کرکی (متوفای ۹۴۰ ه. ق) در کتاب جامع المقاصد، مبحث «شرکت»، نوشته است:

«لا تجوز مکاتبة عبد الشركة ولا إعتاقه علی مال ولا تزویجه ولا المعاباة بمال الشركة ولا إقراضه ولا المضاربة ونحوه لأن ذلك كله ليس من توابع التجارة الغالبة أي المنزل علیها الاطلاق، نعم لو اقتضت المصلحة شیئا من ذلك ولم یتیسر استئذان الشریک جاز فعله.»<sup>۹</sup>

فقها در باب احیای اراضی می گویند: اگر شخصی برای احیای زمین موات، سنگ چید، ولی آن را احیا نکرد، امام او را به یکی از دو کار اجبار می کند: احیای زمین یا دست برداشتن از آن، و اگر نپذیرد، حکم به اخراج وی می دهد تا زمین، بی استفاده نماند.

صاحب جواهر، پس از آن که این حکم را پذیرفته شده بزرگانی، چون:

شیخ طوسی، ابن حمزه، علامه حلی، فخر المحققین، شهید اول، شهید ثانی و گروهی دیگر می‌داند، در بیان وجه آن، از دیدگاه آن فقها، می‌نویسد:

«معلّین له بقبح تعطیل العمارة التي هي منفعة الاسلام.»<sup>۱۰</sup>

نکته‌ای مهم: مصلحت - به دلیلی که بر اهل فن، پوشیده نیست - در فقه اهل سنت، از اهمیت بیشتری برخوردار است، تا جایی که اصولیان ایشان، بابتی به نام «مصلح مرسله» گشوده‌اند و شماری از فقهای ایشان، مانند: مالک، آن را معتبر دانسته‌اند، و آن را دلیلی از ادله شرعی شمرده‌اند و احکامی را بر آن استوار دانسته‌اند.<sup>۱۱</sup>

حتی نجم‌الدین طوقی حنبلی (متوفای ۷۱۶ هـ.ق) در مقام تعارض، مصلح مرسله را بر اجماع و دیگر ادله شرعی پیش دانسته و گفته است:

«إن دلیل رعاية المصالح أقوى من أدلة الاجماع فلتقدم علیه وعلى غيره من أدلة الشرع عند التعارض.»<sup>۱۲</sup>

با وجود این، هیچ کدام از فقها و اصولیان شیعه، مصلحت را مصدر فقهی مستقل و منبع استنباط، در کنار دیگر منابع، نپنداشته‌اند. البته مواردی که در کلمات فقها، برخلاف این مدعی یافت می‌شود، براحتمی توجیه می‌شود، زیرا در برخی از این موارد، طرح مصلحت، تنها برای تقویت استدلال یا استدلالهایی است که از کتاب و سنت سرچشمه می‌گیرد. برای نمونه: شیخ طوسی در کتاب «سبق و رمایه» می‌نویسد:

«فإن كان الإمام، نظرت فان أخرجه من ماله، جاز لما روي أن النبي (ص) سابق بين الخيل وجعل بينهما سبقا... وإن أراد إخراج من بيت المال جاز أيضا للخير، ولأن فيه مصلحة للمسلمين.»<sup>۱۳</sup>

هرگاه جایزه‌دهنده مسابقه، امام و حاکم باشد، اگر آن را از

مال خود پردازد، جایز است، زیرا پیامبر(ص) بنا بر آن چه روایت شده، مسابقه‌ای اسب دوانی برگزار کرد و جایزه‌ای برای آن گذاشت... اگر هم که بخواهد آن را از بیت المال پردازد، جایز است، به دلیل روایت یاد شده، و نیز برای آن که در این کار، مصلحت مسلمین است.

در واقع، مرحوم شیخ در قسمت پسین این عبارت، بیشتر بر روایت تکیه می‌کند و اگر هم از مصلحت سخنی به میان می‌آورد، برای تثبیت مطلب است.

این ویژگی فقه شیعه، در نوشته‌ها و آرای فقهی امام خمینی(ره) نیز به خوبی دیده می‌شود؛ مصلحت، در هیچ کدام از آثار ایشان، دلیل و مصدر استنباط در کنار دیگر مصادر شرعی نیامده، هر چند ایشان، به دلیل تأسیس حکومت اسلامی و تصدی اداره جامعه و روبه‌رو شدن با تراحمات، مشکلات عینی و گره‌های اجرایی، مصلحت را بیش از دیگر فقها، به دلیل اقتضای طبیعت احکام شرعی، در جای گاه اجرا و امثال، به کار برده است.

آن چه امام راحل، بر آن پای می‌فشرد و به آن اهمی و ویژه داشت، پیش داشتن مصلحت نگاه‌داری از نظام اسلامی و اصل دین، بر مصلحت اجرای احکام فرعی بود، اما این مهم را هرگز نباید از ویژگی‌های فکری و فقهی تنها این فقیه فرزانه دانست، زیرا موضع همه فقها، از آغاز تاریخ فقه تاکنون همین بوده و هست و هر فقیهی، به هنگام رخ داد تراحم میان اهم و مهم، چنین حکم می‌کند.

امام راحل(قده) با این که بر لزوم توجه به مقتضیات زمان و مکان در استنباط‌های فقهی پای می‌فشرد، بر فقه و اجتهاد سنتی نیز، تأکیدی بسیار داشت، چنانکه در بیان اهمیت آن فرمود:

«آن چیزی که تا به حال، اسلام را نگه داشته است، همان فقه



ستی بوده است و همه همّت‌ها، باید مصروف این شود که فقه به همان وضعی که بوده است، محفوظ باشد. ممکن است، اشخاصی بگویند که باید فقه تازه‌ای درست کرد، که این آغاز هلاکت حوزه است و روی آن باید دقت شود.<sup>۱۴</sup>

اما نویسنده مقاله، لزوم رعایت مقتضیات زمان، مکان و مصلحت را رویاروی فقه سنتی و اجتهاد جواهری می‌داند!

مثالهای نادرست: نویسنده مقاله، برای پروراندن مدعای بزرگ و عجیب خود (دوری امام از فقه جواهری و روی کرد ایشان به فقه مدرن) مثالهایی می‌آورد که همگی نادرست و ناکارآمد در اثبات مدعای اوست:

«حال، شرایطی را در نظر آورید که دولت اسلامی تشکیل شده است و می‌خواهد احکام شرع را اجرا کند، مثلاً می‌خواهد فرد زانی را سنگ‌سار کند، پس از اجرای حکم سنگ‌سار، از خارج، نهادهای بین‌المللی، به دولت اسلامی، هجوم می‌آورند و این کار را تقیح می‌کنند، در داخل نیز مردم اظهار می‌کنند که از انجام این کار مشمئز می‌شوند. عده‌ای از مسئولان به امام مراجعه می‌کنند و می‌گویند ما در اجرای این حکم، با مشکل مواجه شده‌ایم و اجرای این حکم، موجب وهن نظام است، امام فتوا می‌دهند که آن چه موجب وهن نظام است، تعطیل شود. آن چه موجب وهن نظام باشد، نظام را تضعیف می‌کند، در حالی که حفظ نظام، بالاترین مصلحت است.»

اگر امام چنین دستوری داده باشند، چه دلیلی بر دگرگون شدن اسلوب استنباط و رویه فقهی امام است؟ مگر این رخ داد، همان پیش کشیدن اهم بر

مهم نیست که از دیرباز، در فقه و اصول، بیان می شده است؟ و آیا سوگیری دیگری از فقیه، در صورت تشخیص چنین موردی، می توان چشم داشت؟ محقق نائینی، در استدلال بر ثبوت نیابت فقها در عصر غیبت، می نویسد:

«چون عدم رضای شارع مقدس، به اختلال نظام و ذهاب بیضه اسلام، بلکه مهم تر بودن وظایف مربوط به حفظ نظام ممالک اسلامی از تمام امور حسبیه، از اوضح قطعیات است، پس ثبوت نیابت فقها و نواب عام عصر غیبت، در اقامه وظایف مذکور، از قطعیات مذهب خواهد بود.»<sup>۱۵</sup>

نویسنده مقاله، در بیان نمونه ای دیگر، مسأله «بازی با شطرنج» را یاد می کند. بنابر نگاه وی، در این باره، جمهور فقهای شیعه، آن را جدای از آن که قمار باشد یا نه، حرام دانسته اند و فتوای نخستین امام نیز چنین بوده، اما بعدها، ایشان آن را به شرط آن که آلت قمار نباشد، جایز دانسته است. از دید نویسنده، روی گردانی امام از فتوای خود، روی تافتن ایشان را از فقه سنتی نشان می دهد.

افزون بر طبیعی بودن روی گردانی فقیهان از فتوی هایشان، بنابر نوشته های برخی از فقهای پیش از امام نیز، مانند: شیخ مرتضی انصاری، ادله حرمت این بازی، قابل خدشه بوده و نمی توان این امر را از ویژگی های فقهی امام دانست. ایشان در پاسخ به یکی از علما که درباره این فتوا، اعتراض کرده بود، فرمودند:

«شما مراجعه کنید به کتاب جامع المدارك مرحوم آية الله آقای حاج سید احمد خونساری که بازی با شطرنج را بدون رهن، جایز می داند و در تمام ادله، خدشه می کند در صورتی که مقام احتیاط و تقوای ایشان و نیز مقام علمیت و دقت نظرشان معلوم است.»<sup>۱۶</sup>

در این مقاله، به مثالهای دیگری نیز برمی خوریم که به هیچ وجه بر مدعی، دلالت ندارد، بلکه باید آنها را از جمله اختیارات و احکام حکومتی و مقررات ولایی دانست که صدور آنها، از لوازم و مقتضیات تشکیل حکومت اسلامی است؛ احکامی که التزام و عمل به آنها، بر همه افراد جامعه اسلامی، لازم است، اما نباید آنها را با احکام شرعی - که به اولی و ثانوی تقسیم می شود - یکی پنداشت. تصمیمات حاکم اسلامی، در اجرای احکام الهی و در گیرودار اداره جامعه، از پشتوانه شرعی و الهی برخوردار است، با وجود این، متفاوت با احکام شرعی بوده که محققان در جای خود، به آن پرداخته اند.

به هر حال، این که حاکم شرعی، به این گونه احکام، حکم می کند، هرگز عدول از فقه جواهری و دست کشیدن از اصول و مبانی فقه استی را بر نمی تابد.

دو خطای فاحش: در مقاله، آمده است:

«دولت اسلامی، در حوزه امور عمومی، به جای شارع می نشیند و با هدف تأمین مصالح ملی، قانون وضع می کند، مصلحت یعنی منفعت. این منفعت (utility)، فردی نیست، جمعی است.»

هیچ کدام از اندیش وران و فقهای که از گذشته تاکنون، به گونه ای پیرامون ولایت فقیه بحث کرده اند، ولی فقیه را مصدر تشریح ندانسته اند. حتی چنین شأنی، بنابر نظر برخی از محققان، برای پیامبر و امام معصوم (ع) نیز ثابت نیست.<sup>۱۷</sup> خاست گاه بیان این گونه مطالب، دو گانه دیدن احکام شرعی و احکام حکومتی و نشناختن تفاوت این دو سنخ احکام است؛ بی خبر از آن که حکم حکومتی، حکم شرعی اولی و حکم شرعی ثانوی نیست، هر چند پشتوانه شرعی و الهی دارد.

نویسنده، در جایی دیگر از مقاله، آورده است:

«مصلحتی که امام از آن سخن می‌گفتند، مصلحت مرسله یا

آزاد از قیود شرعی بود.»

در دیگر مقاله‌ای نیز، همو می‌نویسد:

«مجمع تشخیص مصلحت که در آن مصالح ملی بدون هیچ

قید و بندی (و به اصطلاح فقهی، به صورت مرسله) توسط

عرف عقلای قوم، تعیین می‌شود، شکل عملی و نهادینه

دخالت عنصر عرف در سازوکار دولت است که دارای

تأثیرات بنیادینی است. ولی فقیه، نسبت به دستگاه فقه،

دارای ولایت مطلقه است.»<sup>۱۸</sup>

تفسیر نادرست اصطلاح «مطلقه»، در دو عبارت بالا، فهم نادرست

اصطلاح «مرسله» را برمی‌نماید که از عبارات علمای اهل سنت، درباره

«مصالح مرسله» برگرفته است.

مصالح مردم، از نظرگاه فقه عامه، با توجه به اعتبار و عدم اعتبار آنها در

نگاه شارع، در سه قسم آورده می‌شود:

اصطلاح «مطلقه»، در عبارت «ولایت مطلقه فقیه» نیز، به معنای «رهایی

از هرگونه قید و بند» نیست، بلکه اطلاق در این جا، نسبی و در برابر

تنگناهای دیگر ولایتهای فقهی، گفته می‌شود، مانند: ولایت پدر و جد در

تصرفات مالی فرزندان نابالغ، ولایت پدر در امر ازدواج دختر، ولایت مؤمنان

عادل در حفظ و نگاه داری اموال غایبان، ولایت وصی بر اموال ایتام و...

گستره اختیارات ولی، در این گونه ولایتها، در تنگنای حدود به کار رفته در

شرع است، اما ولایت فقیه، چنین تنگناهایی ندارد و گسترده و مطلق می‌نماید،

زیرا همه زاویه‌های مصالح امت و کشور اسلامی و همه چیز اداره امور جامعه

را در برمی‌گیرد.

۱. مصالحی که شارع، آنها را به دلیل پرهیز از نابودی مصالح مهم تر، نامعتبر دانسته و لغو کرده است، مانند: تسلیم شدن رزمنده به دشمن که شارع آن را نمی پذیرد. هرچند در این کار، حفظ جان رزمنده مصلحت دارد، اما مصلحت بزرگ تر و حفظ بلاد از استعمار دشمن را از میان می برد و کرامت و عزت مسلمانان را نابود می کند. از این رو، شارع مقدس، جهاد و دفاع در مقابل دشمن را واجب کرده است؛

۲. مصالحی که شارع آنها را معتبر دانسته و برای برآوردن آنها، احکامی را تشریح کرده است، مانند: مصلحت حفظ نفس که برای تأمین آن، قصاص را تشریح کرده، و مصلحت حفظ مال که حکم قطع دست سارق را درباره آن جعل فرموده، و مصلحت حفظ عقل که اجرای حد را بر نوشنده شراب، حکم کرده است؛

۳. مصالحی که نه دلیلی از شارع بر اعتبار آنها داریم و نه دلیلی از او، بر الغای آنها.

به این قسم از مصالح، «مصلح مرسله» می گویند و چنانکه روشن شد: «مرسله»، در این جا به معنای مطلقه و رها از دلیل اعتبار و عدم اعتبار است، نه به معنای رها از هر قید و بندی.<sup>۱۹</sup>

اصطلاح «مطلقه»، در عبارت «ولایت مطلقه فقیه» نیز، به معنای «رهایی از هرگونه قید و بند» نیست، بلکه اطلاق در این جا، نسبی و در برابر تنگناهای دیگر ولایتهای فقهی، گفته می شود، مانند: ولایت پدر و جد در تصرفات مالی فرزندان نابالغ، ولایت پدر در امر ازدواج دختر، ولایت مؤمنان عادل در حفظ و نگه داری اموال غایبان، ولایت وصی بر اموال ایتام و ... .

گستره اختیارات ولی، در این گونه ولایتها، در تنگنای حدود به کار رفته در شرع است، اما ولایت فقیه، چنین تنگنایی ندارد و گسترده و مطلق می نماید، زیرا همه زاویه های مصالح امت و کشور اسلامی و همه چیز اداره امور جامعه را در برمی گیرد.

در این باره، یکی از فقهای معاصر، می نویسد:

«اساساً، اضافه شدن «ولایت» بر عنوان «فقیه» که یک وصف اشتقاقی است، خود موجب تقیید است و وصف فقاہت آن را تقیید می زند، زیرا ولایت او، از عنوان فقاہت او برخاسته، لذا ولایت او در محدوده فقاہت او خواهد بود، و تنها در مواردی است که فقاہت او راه دهد. این یک قاعده فقهی است که موضوع، اگر دارای عنوان اشتقاقی گردید، محمول -چه کم وضعی یا تکلیفی باشد- در شعاع دایره وصف عنوانی، محدود می گردد، و از باب «تعلیق حکم بر وصف، مشعر بر علیّت است» یک گونه رابطه علیت و معلولیت اعتباری، میان وصف عنوان شده و حکم مترتب بر آن، به وجود می آید که حکم مترتب، دایرمدار سعه دایره وصف عنوانی خواهد بود و گستره آن حکم، به اندازه گستره همان وصف است.

بنابراین، اضافه شدن ولایت بر عنوان وصفی، و تفسیر «مطلقه» به معنای نامحدود بودن، از نظر ادبی و اصطلاح فقهی، سازگار نیست. از این رو، اطلاق -در اینجا- در عنوان وصفی، محصور می باشد، و این گونه اطلاق در عین تقیید، و تقیید در عین اطلاق است، و هرگز به معنای نامحدود بودن ولایت فقیه نیست. لذا این اطلاق، نسبی است و در چارچوب مقتضیات فقه و شریعت و مصالح امت، محدود می باشد و هرگونه تفسیری برای این اطلاق که برخلاف معنای یاد شده باشد، حاکی از بی اطلاعی از مصطلحات فقهی و قواعد ادبی است.»<sup>۲۰</sup>

پی نوشتها:

۱. علل الشرائع، شیخ صدوق/۵۹۲.
۲. همان/۴۸۴.
۳. المقنعه، شیخ مفید/۶۱۶.
۴. المبسوط، شیخ محمدحسن طوسی، ج ۱/۲۳۵.
۵. همان، ج ۲/۲۷.
۶. همان/۵۲، ۱۶۲ و ۲۴۰.
۷. شرایع الاسلام، محقق حلی، ج ۱/۲۷۸.
۸. قواعد الاحکام، علامه حلی، کتاب الدین/۱۵۷.
۹. جامع المقاصد، محقق کرکی، ج ۸/۲۲.
۱۰. جواهر الکلام، شیخ محمدحسن نجفی، ج ۳۸/۵۹.
۱۱. الاعتصام، ابراهیم بن موسی الفرناطی، ج ۲/۱۱۲-۱۱۱؛ فلسفه التشريع فی الاسلام، صبحی محمصانی/۱۹۴.
۱۲. الاجتهاد، عبدالمنعم النمر/۱۰۸.
۱۳. المبسوط، ج ۶/۲۹۲.
۱۴. صحیفه نور، ج ۲۰/۵۶.
۱۵. تنبیه الامه و تنزیه الملة، میرزای نائینی / ۵.
۱۶. صحیفه نور، ج ۲۱/۳۴.
۱۷. نویسنده محترم کتاب مفاهیم القرآن، در جلد نخست این کتاب، تبیین و اثبات این مطلب را گسترده پرداخته که تقنین و تشریع، حق ویژه خداوند است و کسی غیر از او، این منصب را ندارد/۵۳۸-۵۳۱.
۱۸. مجله کیان، شماره ۲۴، مقاله «فرایند عرفی شدن فقه شیعی».
۱۹. ر. ک: الاحکام فی اصول الاحکام، سیف الدین آمدی، جزء چهارم/۱۴۰-۱۳۹؛ المدخل لدراسة الشريعة الاسلامية، دکتر عبدالکریم زیدان/۲۲۰.
۲۰. ولایت فقیه، آیه الله محمدهادی معرفت/۷۴-۷۵.